



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده کرامت

تاریخ: ۵ خرداد ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۸ ذی القعدة ۱۴۴۶

موضوع جزئی: ادله کرامت ذاتی انسان - دلیل دوم: روایات - روایات معارض -

جلسه: ۴۶

بررسی طوایف شش گانه اخیر - نتیجه پاسخ کلی - پاسخ های جزئی به طوایف شش گانه

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم شش طایفه اخیر از روایات که معارض با روایات دال بر کرامت ذاتی است، یک پاسخ مشترک و عمومی دارد که با ملاحظه نکات هفت گانه ای قابل ارائه است. ما اگر با ملاحظه این نکات، روایات مذکور را مورد بررسی قرار بدهیم، بسیاری از روایاتی که ممکن است در نظر بدوی معارض با روایات دال بر کرامت ذاتی باشد، از دایره تعارض خارج می شوند.

نتیجه پاسخ کلی

بر طبق پاسخ کلی، طیف وسیعی از غیرمسلمانان با توجه به نکات یاد شده، قهراً از شمول روایات مذکور خارج می شوند و امر آنها منحصر می شود در یک عده بسیار محدود که آن هم قابل توجیه است؛ به جهت اینکه کسانی که سردمدار اشاعه کفر و عقیده باطل باشند، اهل بغض و عداوت با متدینان و رهبران دینی باشند، اهل جحود و انکار باشند و از سر لجاجت به مخالفت برمی خیزند یا کسانی باشند که به مخالفت عملی و معارضه با مسلمانان روی بیاورند، به واسطه اینکه این امور را مرتکب می شوند، مجازات و تنبیه می شوند، همانند مجرمانی که به خاطر ارتکاب جرم مجازات می شوند، و این هم یک امر عقلایی است. البته با آنها هم در حد ارتکاب جرم برخورد می شود، و الا توجه به برخی نیازهای طبیعی و برآورده شدن آنها از حقوق طبیعی آنهاست که کماکان به قوت خودش باقی است؛ یعنی تناسب بین جرم و مجازات رعایت می شود و این نشان می دهد که واقعاً بین این روایات و روایات دال بر کرامت، معارضه ای نیست. این یک پاسخ عمومی بود که عرض کردیم و یک جمع بندی کلی داشتیم.

پاسخ های جزئی

علاوه بر این پاسخ کلی عمومی، نسبت به اغلب این روایات هم می توانیم به طور اختصاصی توجیهاتی را ذکر کنیم.

۱. طایفه پنجم

درباره طایفه پنجم که در مورد بغض نسبت به کفار و اعداء دین و پرهیز از محبت قلبی به آنها بود، در جلسه گذشته اجمالاً اشاره شد که این روایت و امثال آن، در واقع اشعار دارد به وصف کفر در این حکم دخیل است؛ چون وقتی می گوید «من أحب کافراً» یا «من ابغض کافراً»، گویا وصف کافر بودن، در حب و بغض دخالت دارد. یعنی کافر را لکفره مبعوض ندارد، اما من غیر جهة الکفر اینطور نیست. منظور یک محبت شخصی نیست، یک دوست داشتن و حب شخصی و بغض شخصی نیست و این برمی گردد به اینکه این هم می تواند به تقویت کفر و کافر منتهی می شود و هم می تواند تأثیر گذاری روحی و روانی بر روی شخص محب و مبغض داشته باشد و از این جهت ممنوع شده تا او را از لغزیدن به سوی کفر برحذر دارد و حفظ کند.

طایفه ششم که روایات دال بر جواز بهتان به برخی مخصوصاً اهل ریب و بدعت است، با ملاحظه نکاتی چه بسا معارض محسوب نشود:

اولاً: روایت از امام صادق (ع) است که فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي؛ اهل ریب و بدعت در عصر خود رسول الله (ص) هم بودند، اما وقتی می گوید اهل ریب و بدعت من بعد و با این شدت درباره آنها سخن گفته شده منظور کسانی بودند که بعد از رسول خدا (ص) پایه گذار یک انحراف اساسی و عمیق در دین می شدند. این برای بالا بردن ضریب حساسیت مسلمانان نسبت به این جماعت است که مبدا همان سرنوشتی که برای پیروان موسی و عیسی پیش آمد و دین گرفتار بدعت‌ها و تحریف‌ها شد، مسلمانان هم به چنین سرنوشتی مبتلا شوند؛ لذا آن را که پایه و اساس انحراف بود، اثرش با هر اهل ربیبی هرچند در یک مرتبه بسیار ضعیف باشد، یکسان نیست.

ثانیاً: می فرماید: «فَاطْهَرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ»، اظهار برائت از اهل بدعت که هیچ مشکلی ندارد و به منظور جداسازی صفوف است. ثالثاً: «وَأَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ»، آن چیزی که در اینجا یک مقداری کار را مشکل می کند، اکتار در سب است که نیاز به توجیه دارد. اکتار در سب یعنی زیاد دشنام دادن، ناسزا گفتن.

سؤال:

استاد: من توضیح دادم و گفتم این ناظر به صنف خاصی است بعد از پیامبر (ص) که بنیان همه انحرافات را تا قیامت گذاشته اند، یعنی گویا مطلق اهل ریب و بدعت را نمی خواهد بگوید. یعنی مادر همه بدعت گذاران که ریشه همه ریب‌ها و شک و تردیدها هستند.

اکتار در سب، شاید در مقابل آن ادله‌ای که نهی از سب می کند، چه در قرآن و چه در روایات و به قرینه «وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ»، یعنی ضعف‌ها، نقص‌ها و مشکلات اینها را آشکار کنید و زیاد درباره آنها بگویید. چون در قرآن نهی شده از سب خدایان مشرکان که منجر به این می شود که آنها هم به خداوند سب کنند. یا مثلاً امیرالمؤمنین (ع) از سب سپاهیان دشمن و سپاهیان معاویه نهی کرده است. ما این نهی‌های صریح را داریم؛ لذا یا باید «اکثروا من سبهم» را به معنای دیگری بگیریم یا از باب اینکه بنیان گذار انحراف الی یوم القیامه بوده اند و معین بودند، چنین گفته شده نه اینکه طیف وسیعی از انسان‌ها را شامل شود. لذا استثناء این افراد در مسئله سب، لطمه‌ای به آن ادله نمی زند. «وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ»، یعنی سخن گفتن از ضعف‌ها و اشکالات آنها، برای اینکه مردم فریب نخورند.

رابعاً: «وَبَاهْتُوهُمْ»، این محل اختلاف است که آیا این به معنای بهتان زدن است یا مبهوت کردن؛ برخی مانند فیض کاشانی و علامه مجلسی همین معنا را ذکر کرده اند. لذا این محل بحث است و معلوم نیست واقعاً به معنای بهتان باشد.

خامساً: تعلیلی که برای این کارها ذکر کرده، یعنی «كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ»، تا اینها طمع پیدا نکنند برای فساد در اسلام، خیلی مهم است که با کسانی که به دنبال فساد در اسلام هستند و هر فرصتی پیدا کنند طمع می ورزند و وارد این عرصه می شوند، این برخوردها را داشته تا به آنجا منتهی نشود. پس این در واقع مجازات کسانی است که به دنبال افساد در دین هستند؛ و الا نسبت به عموم انسان‌ها آن جنبه کرامت باقی است.

سادساً: حتی نسبت به آنها هم نگفته که حق خوردن و آشامیدن ندارند و نیاز طبیعی آنها نباید برآورده شود، بلکه فقط به این خاطر که به دنبال افساد در دین هستند، این می‌شود عقوبت رفتارها و کارهایی که آنها انجام می‌دهند.

سابعاً: «وَيَحْذَرُهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعِهِمْ»، مردم برحذر باشند و از بدعت‌های آنها چیزی یاد نگیرند؛ یعنی «لکیلا یطمعوا فی الفساد و یحذرهم الناس و لا یتعلمون من بدعهم». اینها همه برای این است که مردم برحذر باشند و از بدعت‌های آنها رنگ و بو نگیرند.

پس با این توضیحاتی که بیان شد، این روایت هم با روایات گفته شده معارض نیست.

۳. طایفه هفتم

اما در مورد طایفه هفتم که روایات دال بر جواز لعن است:

اولاً: در اینکه آیا لعن اهانت محسوب می‌شود یا نه، اختلاف است. برخی معتقدند لعن، اهانت و توهین نیست؛ چون لعن طلب دوری از رحمت خداوند است. یعنی در حقیقت یک نوع نفرین است؛ نفرین می‌تواند به اشکال مختلف باشد. لعن به نظر کثیری از افراد، چه در عرف عام و چه در عرف خاص، از مصادیق توهین، اهانت و چیزی که موجب تحقیر یا تضعیف کرامت شخص شود، نیست. وقتی می‌گوید «لعنه الله» یا «لعنک الله»، یعنی تو از رحمت خدا دور باشی یا او از رحمت خدا دور باشد؛ لذا اگر ما لعن را اهانت ندانستیم، دیگر معارض با روایات دال بر کرامت نیست.

ثانیاً: اگر هم گفتیم لعن به نوعی توهین محسوب می‌شود و طلب دوری از رحمت خدا توهین نسبت به شخص ملعون است، جواز لعن مطرح است، نه وجوب لعن؛ یعنی مکلف به لعن نکرده‌اند. این اختیار را به انسان داده‌اند که برای بعضی از انسان‌ها طلب دوری از رحمت خداوند کند. این فرق می‌کند تا اینکه یک الزام شده باشد؛ بله، در بعضی از موارد، خود خداوند این لعنت را بیان می‌کند یا رسول خدا(ص)؛ «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»، خداوند آنها را لعنت می‌کند، ولی آیا دور کردن بعضی از انسان‌ها از رحمت خداوند یا طلب دوری برخی از رحمت خدا، نافی کرامت ذاتی است؟ آیا با کرامت ذاتی منافات دارد؟ به نظر می‌رسد این چنین نباشد و این در واقع اثر وضعی و جزای برخی از اعمال و کارهایی است که در این دنیا انجام می‌دهند.

سؤال:

استاد: «اکثروا السب» به قرینه قبل و بعدش، به معنای سب معروف و مصطلح نیست، بلکه به این معناست که بدی‌های او را بگویید و آشکار کنید. ... حمل بر این معنا با قرینه هیچ اشکالی ندارد. من عرض کردم در درجه اول هم سب را می‌شود حمل بر آن معنا کرد و هم بهتان را... بعد گفتیم سلّمنا که سب در معنای خودش و بهتان در معنای خودش باشد، این یک عمومی نیست، بلکه مربوط به افراد معین و خاص است. بنابراین تعارضش با آن روایات برطرف می‌شود ... چون گویا استثنا می‌شوند، اما همان‌ها هم اگر نیاز به غذا دارند، اگر نیاز به پوشاک دارند یا برخی از حقوق طبیعی که زاییده نیازهای طبیعی آنهاست که حالا بعد خواهیم گفت، باید تأمین شود و در آن محدوده مورد نظر، از آن حقوق برخوردار هستند؛ اما اینکه بیش از آن مقداری که جرم مرتکب شده‌اند، آنها را از همه این حقوق محروم کنیم، اینطور نیست ... محدوده‌ای که ما در آن قائل به کرامت ذاتی هستیم، محدوده معین و روشنی است؛ این غیر از محدوده‌ای است که امروز برای کرامت ذاتی برای انسان‌ها قائل شده‌اند، به گونه‌ای که مثلاً یک مرد می‌تواند با یک مرد ازدواج کند؛ قطعاً ما این را نمی‌گوییم، در حالی که عده‌ای این را می‌گویند که این

مقتضای کرامت انسانی است. مسلماً اینها منظور نیست.

۴. طایفه هشتم

طایفه هشتم، روایاتی است که دلالت بر تحقیر اهل ذمه دارد و اینکه مثلاً موقع اخذ جزیه چگونه با آنها برخورد شود. «لَهُ أَنْ يَأْخُذَهُمْ بِهِ حَتَّى يَسْلَمُوا فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ وَ كَيْفَ يَكُونُ صَاغِرًا وَ هُوَ لَا يَكْتَرِثُ لِمَا يُؤْخَذُ مِنْهُ حَتَّى لَا يَجِدَ ذُلًّا لِمَا أُخِذَ مِنْهُ فَيَأْلَمَ لِذَلِكَ فَيُسَلِّمَ»؛ جزیه باید به گونه‌ای گرفته شود که احساس ذلت کنند و این موجب الم برای او شود و سپس اسلام بیاورد. این یک تحقیر آشکار و روشن نسبت به اهل جزیه است، در حالی که اینها کافر حربی هم نیستند بلکه ذمی هستند.

همانطور که گفتیم، روایات دیگری هم داریم که ائمه (ع) چگونه با اهل ذمه مواجه می‌شدند. داستان امیرالمؤمنین (ع) را نقل کردیم؛ حالا در یک نقل غیر معتبری هم آمده که پیامبر (ص) در جایی نشسته بودند و جنازه‌ای را می‌بردند؛ پیامبر (ص) به احترام آن جنازه از جا برخاستند؛ بعد اصحاب عرض کردند که یا رسول‌الله! چرا از جا برخاستی، این یک مرد یهودی بود. پیامبر (ص) فرمود: بله، ولی بالاخره انسان بود. این روایات را هم داریم. ما همه این بحث‌ها را که می‌کنیم، صرف‌نظر از سند اینهاست؛ بعضی از اینها سنداً هم اشکال دارند. اما باید توجه کرد که بالاخره بعضی از اهل ذمه که با مسلمین با صداقت مواجه نمی‌شوند، در مورد آنها به طور ویژه دستور داده شده که با آنها اینگونه برخورد شود. شاهد آن هم این است که این امر به امام (ع) سپرده شده است؛ هم اصل جزیه به امام (ع) سپرده شده و هم کیفیت اخذ آن. همین که به امام (ع) سپرده شده، این نشان می‌دهد که یک دستور کلی و عمومی نیست. در این روایت دارد که «ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ يَأْخُذُ مِنْ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مَا شَاءَ عَلَى قَدَرِ مَالِهِ مَا يُطِيقُ»، این دست امام (ع) است؛ برای هر کسی به اندازه‌ای که می‌تواند؛ ولی از این طرف هم می‌گوید «وَلَيْسَ لِلْإِمَامِ أَكْثَرُ مِنَ الْجِزْيَةِ إِنْ شَاءَ الْإِمَامُ وَضَعَ ذَلِكَ عَلَى رُءُوسِهِمْ»، اگر بخواهد می‌تواند این را بر آنها قرار بدهد؛ «وَلَيْسَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ شَيْءٌ وَإِنْ شَاءَ فَعَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ لَيْسَ عَلَى رُءُوسِهِمْ شَيْءٌ»؛ همین که این امر به امام (ع) سپرده شده و به او واگذار شده، نشان‌دهنده این است که این تحقیر یک قاعده و اصل نیست، بلکه در مواردی ممکن است مصلحت یا ضرورت اقتضا کند که چنین برخوردی صورت بگیرد و جنبه مجازات دارد.

سؤال:

استاد: ممکن است جنبه تأدیب داشته باشد ... این شأن امام (ع) است؛ این بستگی به این دارد که ما این شأن را در عصر غیبت برای فقیه قائل باشیم یا نه. ...

۵. طایفه نهم

اما طایفه نهم، روایاتی است که دلالت بر نجاست کفار می‌کند؛ ما این را اجمالاً توضیح دادیم. در مورد نجاست ذاتی اینها اختلاف است. برخی معتقدند این نجاست عرضی است؛ یعنی به اعتبار استفاده آنها از شراب و خنزیر است و اگر ما امر به اجتناب از کفار شده‌ایم و آنها را به عنوان نجس معرفی کرده‌اند، به این جهت است. اگر ما گفتیم نجاست عرضی است، این دیگر منافاتی با کرامت ندارد؛ مانند کسی که بیمار می‌شود و اطبا می‌گویند به او نزدیک نشوید و از او اجتناب کنید؛ از دید اسلام هم خمر و خنزیر نجس است و خوردن آنها حرام است و کافران به اعتبار لحم خنزیر و شرب خمر نجس می‌شوند و این بدان معنا نیست

که اینها کرامت ذاتی ندارند. البته این یک پاسخ مبنایی است و بدیهی است که بر مبنای التزام به نجاست ذاتی کافر نمی تواند مورد قبول واقع شود.

۶. طایفه دهم

طایفه دهم که خود مشتمل بر چندین طایفه جزئی است، مشتمل بر بیان برخی احکام شدید و غلیظ علیه کفار است. یک بخشی مربوط به مجازات های سنگینی است که برای آنها مقرر شده، مثل استرقاق و قتل و تضییق بر اسیر کافر، یا مثلاً اینکه مال ناصبی را می توان اخذ کرد. اینها هر کدام توجیه دارد؛ مثلاً در مورد حرمت نکاح با اهل کتاب قبل از آنکه محرومیت کافر باشد، محدودیت برای مسلمانان است. به مسلمان می گویند با کافر نباید ازدواج کنی، به مسلمان می گویند نباید برای کافر ارث بگذاری. در مورد مال ناصبی روایت این بود که: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَالُ النَّاصِبِ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَمْلِكُهُ حَلَالٌ لَكَ إِلَّا امْرَأَتَهُ فَإِنَّ نِكَاحَ أَهْلِ الشِّرْكِ جَائِزٌ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لَا تَسُبُّوا أَهْلَ الشِّرْكِ فَإِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ نِكَاحاً». اینجا می فرماید مال ناصبی و هر چیزی که مملوک او باشد حلال است، مگر همسر او. اینکه مال ناصبی و کافر حربی مباح دانسته شده، این منافاتی با کرامتی ذاتی ندارد؛ ناصبی و حربی (مخصوصاً بنابر تعریفی که ما از حربی داریم) کسانی هستند که به عنوان مجرمان خطرناک، همه اموال آنها می تواند مصادره شود. این مثل مصادره اموال است که برای بعضی از جرم ها در همه دنیا مرسوم است؛ کسی که مافیای مواد مخدر دارد، کسی که از راه جرم و جنایت درآمدزایی می کند، در همه جای دنیا مال او را ضبط و مصادره می کنند؛ این منافاتی با کرامت ذاتی ندارد. کافر حربی و ناصبی هم همین است. بلکه این روایت خودش مؤید آن کرامت است. می فرماید برای شما همسر آن ناصبی مباح نیست؛ چون ازدواج مشرکین نافذ است و رسمیت دارد. بعد این را به قول رسول خدا (ص) مستند و معلل می کند: «لَا تَسُبُّوا أَهْلَ الشِّرْكِ»، این نهی صریح از سب مشرکین است. می فرماید: نگویید که او زنا می کرده است؛ «فَإِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ نِكَاحاً»، بالاخره به عقیده آنها این نکاح است و ما هم این را به رسمیت می شناسیم. اتفاقاً با این جهتی که در این روایت ذکر شده، تأکید بر کرامت ذاتی انسان در همان محدوده حداقلی است. لذا به نظر می رسد که این روایات معارض نیستند.

بحث جلسه آینده

ما تا اینجا دو دلیل را گفتیم؛ آیات و روایات را بررسی کردیم. یک دلیل هم دلیل عقلی است؛ با دلیل عقلی هم می توانیم مطلب را اثبات کنیم. ان شاء الله در جلسه آینده این دلیل را بیان می کنیم. درباره قلمرو هم یک جمع بندی خواهیم کرد، ان شاء الله.

«والحمد لله رب العالمین»